

## پای صحبت‌های اسعد نقشبندی

است، خلاء آن بیشتر دیده شده. اینکه کسی که اعتقاد ندارد یا باور یا ایمان ندارد، حالا به هر چیزی، به هر دین و آیینی، چقدر دچار سرگشتگی است چون به هر حال باید چیزی را جایگزین اش کند و اگر چیزی برای جایگزینی نداشته باشد به هر حال این خلاء را در زندگی حس می‌کند.

در هر حال انسان نیاز دارد به باور، به اعتقاد و آن چیزی که از درون آن اخلاق بیرون بیاید و آن اخلاق قواعد و قوانینی را بین انسانها ایجاد می‌کند که بتوانیم با هم زندگی کنیم چون اگر آن قوانین نباشد، قانون جنگل حکومت خواهد کرد. اگر دروغ نگفتن اگر کار بد نکردن و کسی را آزار ندادن جزء اعتقادات یک نفر باشد به هر دلیلی، خوب باعث می‌شود زندگی بهتری در آن جامعه باشد و اگر اینها نباشد زندگی سختی خواهند داشت.

اما موضوع زیارت؛ اینکه انسانها در یک جایی جمع بشوند سر یک هدف مقدس با همه ی اختلافات فکری، فرهنگی و اختلافات نژادی و قومی و جغرافیایی در یک مکان و موقعیتی گرد هم آیند، با هدف مشترک و نیاز مشترک و اعمال و کارهای خاصی را هم انجام بدهند، خود این، یک انرژی ایجاد می‌کند که من به آن باور دارم؛ از همین جا وارد بحث می‌شویم.

درخصوص عکاسی با موضوع «زیارت»، دو مبحث را می‌توان در نظر گرفت و بدان ورود کرد؛ یکی خود اصل زیارت که باید در داستان بزرگتری ببینیم اش و آن باورها و اعتقادات انسان هست در کلیت خودش که خارج از مقوله ی عکاسی است. چون واقعاً اگر آن را خوب شناسیم، اصلاً عکاسی اش معنا پیدا نخواهد کرد؛ مثلاً اینکه چه چیزی، چه عاملی، چه انرژی ای و چه قدرتی انسانها را وادار می‌کند که از راههای دور برای رسیدن به یک جایی یا برای انجام یک مراسمی یا آیینی رنج راه را بر خود هموار کنند.

خب این مسأله فقط در ایران هم نیست، در همه ی دنیا و تقریباً در همه ی جوامعی که در دنیا وجود دارد هست! دست بر قضا جوامعی که این چیزها را ندارند دچار گرفتاریهایی شدند... که به هر حال در قرن حاضر، که داستانهای زندگی بسیار عوض شده، و عصر ارتباطات

روبروی دوربین و در جلوی آن پرده ای که تصویر نقاشی شده ی حرم را دارد می ایستادند و عکس می گرفتند. انگار این پرده یک نوع چتر محافظت، یک نوع بیمه ای ست که این خانواده را در زیر چتر حمایت اش قرار می دهد. الان دیگر آن پرده ها جمع شدند. آدمها هستند و عکس هم می گیرند اما بجای یک پرده چهارصد تا پرده به آنها معرفی می شود تا هر کدام را که دوست می دارند انتخاب می کنند.

من در یک دوره ای، یک سری کلاسهای عکاسی داشتم که باید هر ۱۵ روز، ۴ روز را در مشهد می بودم و یک سر و خر از این چهار روز را می رفتم تا تابلوها و پرده های این ها عکاسی می کردم که حتی بعضی از اینها، پرده شان را به دیوار یک کوچه آویزان کرده اند. دوربین هم اثر هر ده تا خانواده، یک خانواده داشت که یک حلقه فیلم در آن می گذاشتند، نصفش را امسال از تولد فرزندشان می گرفتند و نصفش را سال بعد وقتی سفری می رفتند! دوربین چنین نقشی داشت و نکته ی مهم اینکه دست هر بچه ای هم دوربین را نمی دادند و به هر کس هم که می دادند، می گفتند باید تا حدی به عکاسی و کار با دوربین وارد باشد. اما امروز تقریباً در جیب هر آدمی یک تلفن همراه هست پس یک دوربین هم هست و این قصه ی دوربین، بخشی از زندگی ما شده. برای ارائه ی عکس هم لازم نیست حتماً عکس را چاپ کنید، لازم نیست کتاب کنید. کافی ست سایتی داشته باشید یا اصلاً در یکی از این سایتهای اجتماعی باشید و همان لحظه برای دوستانتان بفرستید و اینقدر این موضوع همه گیر شده است که لایحه است به خاطره ای اشاره کنم.

اما از اینها که بگذریم، ما باید به دنبال ایده های جدید هم باشیم. اینکه ما همیشه از آن گنبد و بارگاه عکس بگیریم که گلدسته ها درش باشند، روز عکاسی کنیم، شب عکاسی کنیم، زمستان عکاسی کنیم، تابستان عکاسی کنیم، خب اینها همه عکاسی شده پس آن راههای نرفته کجاست؟ ما باید آن راههای نرفته را پیدا کنیم و در آن راهها برویم. اصلاً قصه ی جدید باید مطرح کرد و اگر قرار باشد من دائماً همان قصه هایی که اثر قبل تعریف شده را تعریف کنم، خب کار جدید من چیست؟ بنابراین کار سخت می شود؛ پیدا کردن پنجره ای جدید و نگاهی جدید به این موضوع. اگر شما در یک منطقه ی بکر در بلوچستان بروید که اصلاً کسی به آنجا نرفته باشد، هر عکسی بگیرید حتی اگر عکاس خیلی حرفه ای هم نباشید، عکس خوبی خواهد شد، چون آن عکسها چیزی را ارائه می کنند که قبلاً دیده نشده و این خود به خود جذاب خواهد بود. اما اگر در جایی باشید که آنقدر آدم رفته باشد و عکاسان مختلف هم عکسهای بسیاری از آنجا تهیه کرده باشند، آن وقت برای اینکه شما چیز جدیدی به دیگران نشان بدهید، باید خیلی فکر شده و از روی برنامه ریزی عمل کنید.

بنده چند بار در خود مشهد، درباره ی عکس مستند و عکاسی فاین آرت هم صحبت کردم اگر چه شیوه ای که من تا حالا عکاسی کردم عکس مستند بوده؛ نه اینکه حساسیت یا تقابلی

این انرژی که تو احساس می کنی در گرفتاریها و مشکلاتی که در دنیا داری تنها نیستی و همه ی این جماعت و این آدمهایی که اینجا آمدند با تو در این قضیه مشترک اند. و خود این ماجرا و این انرژی سبب می شود که روحیه و اعتماد به نفس به آدم بدهد. چرا که انسان در جمع است که قدرتمند است و در ارتباط است که توانا خواهد شد و مشکلاتش را هم خواهد توانست حل کند. اصلاً به آن قسمت که نیرویی معنوی و ماورایی می تواند توان جدیدی در انسان ایجاد کند و حال انسان را بهتر کند و اثر این قبیل هم وارد نمی شویم! و موضوع جزئی تر آن که خریارت باشد هم بخشی از همان ماجراست؛ رفتن به جایی و باور به اینکه در اینجا قدرتی وجود دارد، موقعیتی وجود دارد و کسی وجود دارد که اگر اثر او تقاضا کنی، به یاری تو می آید.

اما در مورد عکاسی که در این قضیه نقش مهمی داشته و دارد. اولین مطلب در این خصوص مربوط به عکاسخانه های اطراف حرم می شود که از این پرده های نقاشی شده ی حرم داشتند و مردمی که آنجا در جلوی این پرده ها عکس می گرفتند، این عکسها را بعنوان سندی با خودشان می بردند و به دیوار خانه شان می زدند، انگار به نوعی یادآوری آن خاطرات بوده و یا شاید آن انرژی درونی حاصل از زیارت را به ایشان بر می گردانده و هم اینکه دیگران بدانند که ایشان به خریارت امام رضا رفته اند و از اینجاست که این نوع خاص عکاسی موسوم به گنبد و بارگاه، رونقی می گیرد. خانواده ها در کنار هم و



و شما قادر به دیدن اصل موضوع نیستید. بنابراین باید قدری با مطالعه به این موضوع پرداخت و لایه های سطحی آن سرا کنار زد و از جمله مواردی که کمک می کند به اینکه مطالعه و فکر کردن وارد جریان عکاسی شود، پرداختن به مجموعه عکس است که تقریباً می توانید به مجموعه عکس فکر کنید اما قبل از آن برای مجموعه هیچ فکر و طرحی نداشته باشید. من چند دوره ای که جشنواره ی عکس مشهد برگزار می شد، آخرین بار، به دوست عزیزم آقای علایی گفتم جای مجموعه عکس در اینجا خیلی خالیست... در این تردیدی نیست که تک عکسهای خیلی خوبی اینجا هست اما جای مجموعه عکسهایی که حاصل ایده پردازی های عکاسان باشد، بسیار خالی ست و ایشان هم استقبال کرد اما از قرار می دانم به دلیل چه تغییری بود که آن جشنواره دیگر ادامه پیدا نکرد اما در این موضوع بخصوص یعنی نریارت، بر این باورم که مجموعه عکس، دست آدم را بیشتر باز می گذارد یعنی اگر ما سناریویی یا نقشه ای از یک کلیت را در ذهنمان در نظر بگیریم و بر اساس آن سناریو، عکس بگیریم و اثر بین این عکسها تعدادی که ارتباط ارگانیکی داشته باشند و در کنار هم حسی را به من منتقل می کند، انتخاب کنیم، این خیلی قوی تر عمل خواهد کرد تا اینکه من همه چیزم را بگذارم در یک فریم عکس و در یک حادثه و یک اتفاق؛ اگر هم قرار باشد که مستند کار کنم که دیگر خیلی چیزهایش دست من نیست. بنابراین به نظر یکی از کارهای خوب شما، گنجاندن بحث مجموعه عکس در کنار تک عکس است. یک جشنواره ای بود یکی دو سال قبل، به اسم جشنواره ی ناصر خسرو که حالا من کاری به آدمهای بسیار خوبی که متولی آن بودند ندارم که چون جشنواره ای نوپا بود به هر حال خالی از اشکال هم نبود، بخشهای زیادی هم داشت که یکی از آنها بخش عکاسی بود اما یک چیزی که من بسیار پسندیدم این بود که از کسانی که در جشنواره شرکت می کردند، فقط مجموعه عکس خواسته بود و این خودش نکته ی مثبتی بود. این بخشی هم که به موبایل اختصاص دادید هم خیلی پسندیدم بخاطر اینکه این ابزار بسیار همگانی شده و این یعنی اینکه از همه ی ابزارها برای ثبت چیزی که مناسب عکاسی تشخیص داده می شود، استفاده شود. یک عکاس امریکایی هست که بسیار عکاس سرشناسی هم هست و عکسهای زیادی از او دیده ایم ولی الان چندسال است که فقط با یک موبایل که دوربینی یک و نیم مگاپیکسلی دارد، عکاسی می کند؛ سایتی دارد و توضیح می دهد که چرا به این رسیده که به این صورت عکاسی کند، مقاله ای از او خواندم که می گفت آن امکانات عکاسی، گاهی بیشتر انسان را محدود می کند و محدودیت در ابزار، ذهن را آزادتر از قبل می کند و دیگر لازم نیست به هیچ چیز دیگر فکر کنی، تو ابزارت این است و باید با این عکس بگیری و بین با این چه کار می توانی انجام بدهی.

با رشته های دیگر داشته باشم، بلکه این انتخاب من بوده که عکس مستند کار کرده ام. اما معتقدم در این موضوعات، عکاسی فاین آرت برای پرداختن به فکرهای نو و ایده های جدید، مناسب باشد چرا که آشنایی زیادی در آن اتفاق می افتد. یعنی اینکه گاهی آنقدر اتفاقاتی در زندگی ما تکرار می شود که دیگر ما آن را نمی بینیم چون همینطور دائم تکرار شده و حساسیت آن از بین رفته است. مثلاً من مسیر خانه تا محل کارم را آنقدر هر روز رفته و آمده ام که دیگر شاید هیچ نقطه ی جذابی در آن نبینم اما اگر یاد بگیرم که یک بار تلاش کنم همین مسیر را ببایم و در دل این مسیر موضوعاتی سرا پیدا کنم، این آن توان مضاعفی ست که انسانها پیدا می کنند. در عکاسی معاصر ما هم امروز، همین اتفاق خیلی به چشم خواهد آمد. یعنی کسانی که می بینید عکسهایشان دیده می شود و مخاطب دارد، بخاطر این است که حرف جدیدی دارند، صحبت جدیدی مطرح می کنند. اگر قرار باشد ما همان موضوعات قدیم را و همان شکلهای مختلف دیده شده سرا نشان بدهیم، دیگر چه جذابیتهایی ممکن است داشته باشد و تکرار هیچوقت برای انسان جذاب نبوده.

اما در مورد این که گفتید آیا عکس با مضمون نریارت، برای یک آدمی خارج اثر این فضا هم ممکن است مفهوم داشته باشد، باید بگویم اولاً در دنیای امروز هر اتفاقی که مربوط به انسان باشد، و برایش ناشناخته باشد، همین ناشناختگی آن جذاب خواهد بود، پس اینکه گروهی در منطقه ای که موقعیتش هم مهم نیست، باورهایی داشته باشند که بخاطر آن باورها کارهایی بکنند که تُرم نیست و عرف نیست و در آن فرهنگهای دیگر هم اصلاً ممکن نیست اتفاق بیفتد، این خود به خود جذاب خواهد بود. من بر این باورم که اگر ما به آن زبان جهانی بتوانیم دست پیدا کنیم که حرف جدید بزنیم، از ذهنیت عکاسان قدیم که همه چیز را در زیبایی و در آن ترکیب بندی های خاص می دیدند، دور شویم، و عمیق تر با موضوع برخورد کنیم، حتماً همگان با آن ارتباط برقرار خواهند کرد.

از این ذهنیت هم باید فاصله گرفت که عکس در جای دیگری ست! نه! فکر کنیم عکس همین جاست و این من هستم که باید کشف اش کنم! اینکه ما همیشه فکر می کنیم که اگر برویم در فلان منطقه خیلی می شود عکاسی کرد، ذهنیتی که خیلی از عکاسان را درگیر می کند، هیچوقت باورمان نخواهد شد که در همین محل زندگی مان، در خیابان همیشگی مان و توی کوچه مان به عکسهای جدید و حرفهای جدیدی رسید که بسیار نغز هم باشد.

البته نمی خواستم از این کلمه استفاده کنم اما باید بگویم که موضوع زیارت از بس که تکرار شده، دستمالی هم شده و یک جاهایی بحث کاسبی هم واردش شده و خب همه ی اینها آسیب می رساند به این باور که باید تحقیقاتی در این زمینه انجام شود و اگر شما در این زمینه مطالعه کنید، گاهی احساس می کنید لایه های ضخیمی روی اصل موضوع آمده

